

رنگِ شوخی و بوی هزل در غزلستان بیدل

محمد افسر رهبین*

شوخی به‌عنوان یکی از چشم‌اندازهای درخور توجه همواره در ادبیات فارسی‌دری جایگاه ویژه‌ی داشته و پیشینه‌ی شعر و نثر این زبان در بسا زمینه‌ها از لطیفه و طنز و مطایبه سرشار است.

با رویکرد به‌آثار ماندگار سخنوران و نویسندگان زبان فارسی‌دری، به‌سادگی می‌توان دریافت نمود که شوخی و طنز به‌گونه‌ی ابزار و دست‌آورد مهم و کارآمد، در القای پیام به‌خواننده، نقش ارزشمندی را بازی نموده است.

طنز و مطایبه در حوزه‌ی زبان فارسی از روزگاران خیلی پیشین به‌این سو راه یافته و در سرپرده‌ی سرود و سخن این دیاران دریچه‌ی گشوده است، به‌دو‌گونه‌ی زیرین:

۱. در ادبیات عامیانه که بخشی از فرهنگ مردمی را دربرگیرنده است، شوخی و طنز به‌مثابه‌ی عنصر کنایی و انتقادی عمل نموده و پنداشت‌های مردمی را در مورد پدیده‌ها و رخداد‌های اجتماعی بازتاب می‌دهد، که زمینه‌ی این‌گونه شوخی‌ها و طنزها را در لطیفه‌های ملّا نصرالدین و سرودهای مردمی و محلی بازیافته می‌توانیم.

۲. در ادبیات تفکّری، شوخی و طنز همچنان در هردو زمینه‌ی «شعر و نثر» ورود یافته و سراینده‌گان و خامه‌پردازان، با دیدگاه‌های انتقادی که هر از چندگاه با هجو و هزل نیز آمیخته است به‌مطایبه و شوخی پرداخته‌اند. از همین جاست که شوخی در شعر، سبب پدیدآمدن «شعر هجایی» گردید و

* رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی افغانستان در دهلی‌نو.

گسترش شوخی در نبشته‌های منتور، طنز را به‌عنوان نوع ادبی شاخصی در ادبیات فارسی موقعیت بخشید.

پرداختن به شوخی و آفرینش طنز نزد سرودپردازان و سخنوران زبان فارسی از دو حالت بیرون نبوده است. نخست اینکه، شاعر فطرتاً طبع شوخی داشته و به سرایش اشعار شوخی‌آمیز و هجایی پرداخته است، چون عبید زاکانی، که شمار این قماش شاعران اندک است. دو دیگر، شاعرانی که هر از چند گاه و در موارد ویژه و درخور نظر، طنز و مطایبه را در سروده‌هایشان راه داده‌اند، که این گروه از شاعران بی‌شماراند.

انتقاد و اعتراض، خاستگاه اصلی شعر شوخی را می‌سازد و سرایشگران از این راه به بیان کاستی‌های اجتماعی و هجو و هزل ناگواری‌های اخلاقی پرداخته‌اند. استبداد دولت‌داران، خشونت قدرتمندان و عصبیت‌ها و بنیادگرایی‌های مذهبیان، انگیزه‌های بنیادین پدیدآمدن شوخی و هزل در ادبیات فارسی در می‌سازد و بنابر گفته‌ای:

”در ادواری که خشونت ارباب قدرت دهان‌ها را می‌بندد و بی‌رسمی‌های زمانه حکومت وجدان و اخلاق را منسوخ می‌کند توجه به طنز و ظرافت رواج بیشتر می‌یابد“^۱.

ادبیات عرفانی که بخش زیادی از ادبیات را می‌سازد، در بعضی موارد سرشار از طنز و اعتراض است. ”توآند حقیقی طنز، در دوران پس از اسلام، به‌خصوص طی قرون هشتم و هشتم هجری در ادبیات صوفیه رخ می‌دهد... و حکایت از طغیان انسانی آگاه دارد که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی نمی‌تواند ساکت بنشیند“^۲.

میرزا عبدالقادر بیدل یکی از این طغیان‌گران است که طنز را به‌حیث بهترین وسیله کارآمد غزل عرفانی، در جهت اعتراض و انتقاد از ناهنجاری‌های اجتماعی به‌کار گرفته است. وی در غزل‌های خویش، دلچسبی و گرایش گرمی به طنزپردازی و شوخیگری نشان داده و از مطایبه به‌مثابه عنصر جالب و مهم شعری سود جست است. دیدگاه

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، مطبعه معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی، ص ۱۰۹۵.

۲. زرین کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات الهدی، بخش ۴۰، ص ۱۵۵.

عرفانی بیدل که واریزه تخیل بلند شاعر را به همراه دارد، طنز را با پیرایش‌های ظریف مکتب هندی آراسته و با بیان منحصر به خویش ارایه داده است.

شوخیگری در غزل‌های بیدل را به دو گونه زیرین می‌توان باز شناخت:

۱. نیشخندها یا شوخی با مسائل عام و ناهنجاری‌های اجتماعی:

بیدل در نیشخندها بر ناگواری‌ها و چالش‌های همه‌گیر اجتماعی انگشت می‌گیرد و با تمام دل‌سردی «به‌مردان عصر» یا به تعبیر دیگر به دُن کشوت‌های روزگار نیشخند می‌زند، اینگونه:

دعوی مردان این عصر انفعالی بیش نیست

شیر می‌غرند و چون وا می‌رسی بزغاله‌اند

سرد شد دل از دم این پهلوانان غرور

رستم‌اند اما بغل پرورده‌های خاله‌اند

بیدل، از خُرد و بزرگ آن به که برداری نظر

دور گاوان رفت و اکنون حاضران گوساله‌اند

این شگرد کار که نوعی بینش اومانیسی شاعر را نیز به همراه دارد، بازتابی است از دگرگونی و بی‌تابی شاعر در برابر ناگواری‌های عصری که مردان آن هویت مُرده و بزغاله صفت‌اند و با همه رستم‌نمایی‌ها و پهلوان فروشی‌ها، کودک و بغل گیراند. از اینجاست که شاعر دل‌سرد و دل افتاده، که عنصر حسّاس جامعه خود است، از نابسامانی و ناهنجاری به‌ستوه می‌آید و مضحکه روزگار خویش را بر پوست زمان ترسیم می‌ماند. پر روشن است که منظور بیدل از «خُرد و بزرگ» در اینجا دولتمردان عصراند، این رعایا و نیازمندان‌اند که بر اُمر و حکام نظر داراستند. بیدل در میدان طنز چنان تاختن می‌گیرد و پرطغیان می‌کند که جولان احساسات او را به دام هجو و هزل می‌افکنند، چون:

به‌هوش باش که دیوانگان غرّه دولت

مرس گُسته سگانند، بی‌قلاده به هر سو^۱

یا:

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

ز بی‌مغزی شکوه سلطنت شد ننگ کُناسی
 به‌جای استخوان گُهِ خورده می‌گردد هُما اینجا^۱
 یا:

به‌خوان نعمت اهل دَوْل ننگ است خو کردن
 اگر آدم سرشستی در چراگاه خران مگذر^۲
 یا:

استخوان چرب و خشکی هست کز خاصیتش
 سگ توجه بر گدا دارد، هما بر پادشاه^۳
 وقتی «دیوانگان غرّه دولت» با غریو جهانخوارگی، زمین سبز خدا را بر بندگان خدا
 دوزخ می‌سازند و تخت‌های سلطنت‌شان را از خون آدم‌ها آرایش می‌دهند، آیا شاعر
 حق ندارد آنان را «سگان مرس گُسته» بخواند؟ که هزار حق باد او را!
 آخر آن «مرس گسستگانی» که دیوانه‌وار به‌هست و بود انسان‌ها می‌تازند و کشتی
 و قدرت و استیلایشان را در دریای خون ملت‌ها شناسی دهند، چه تعریفی از
 آدمیت دارند، تا کرامتی که ندارند از هزل و هجو بیدل و بیدلان محفوظ بماند؟!
 مال‌پرستان و زراندوزان و جاه‌طلبان، در هر روزگاری منظور نظرهای خام بوده‌اند.
 بیدل وقتی نگاه می‌کند که مال و جاه معیار آدمیت گردیده است و آزمندان و
 حریصان خران مال و منال‌اند، رسم روزگار را اینگونه به‌سخره می‌گردد:
 امروز قدر هرکس مقدار مال و جاه است
 آدم نمی‌توان گفت آن را که خر نباشد^۴

۲. ریشخندها یا سالوس ستیزی و اعتراض به‌زه‌د ریایی و ریاکاران:
 این طرز مطایبات بیدل که در بیشتر غزل‌های او راه یافته است، سالوسیان و زهاد
 ریاکار را مورد هجوم می‌دهد، که بر بنیاد همین دلیل، این‌گونه از طنزهای بیدل را
 ریشخندها نام نهادیم. چون:

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

این قدر ریش چه معنی دارد؟ غیر تشویش چه معنی دارد؟
 آدمی خرس چه ظلم است آخر مرد حق عیش چه معنی دارد؟
 حذر از زاهد مسواک به سر عقرب و نیش چه معنی دارد؟
 دعوی پوچ به این سامان ریش نرود پیش چه معنی دارد؟
 یک نخود کله و صد من دستار این کم و بیش چه معنی دارد؟
 شیخ بر عرش نپرَد چه کند غیر پر ریش چه معنی دارد؟

بیدل اینجا همه ریش است و فش است

مَلّت و کیش چه معنی دارد؟^۱

ریشخند بیدل بر ریش و پُر تاختن او بر ریشوان، چنانکه آمد، هیچ گاهی مخاطب عام را در نظر نداشته است بل، منظور شاعر آن گروه از ریش گذاران و دستارداران و زاهدان و واعظان ریاکار و خرقه پوشان و محتسبان و فقیهانی است که «مال اوقاف را روا می خورند و می» را ناروا می نوشتند و راست می نشینند و کج می فرمایند. به گفته حافظ:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد

که می حرام، ولی به ز مال اوقاف است^۲

بیدل از آن هم پیشتر می تازد:

ز آدمی چه معاش است، همجوالی خرس

تلاش صوف و نمد زندگانی هوس است

چه لازم است به شیخی علاقه دستار

خری به شاخ رساندن جوانی هوس است

غبار عبرت سرچنگهای خرس بگیر

که ریش گاوی و این شانه رانی هوس است

ز تازیانه و چوب آنچه مایه اثر است

برای کون خران میهمانی هوس است^۳

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. همان.

سالوس ستیزی و زهدکوبی، دیدگاه منحصر به بیدل نیست بل، بیدل در این شگرد به حافظ چشم داشته است، همچنان که حافظ به پیشینیان خود. سده‌ها پیشتر از بیدل و سالها قبل از حافظ، شاعر ناشناخته‌یی سروده است:

آنها که بنای زهد بر زرق نهند آیند و میان من و می فرق نهند
بر فرق نهم خروس می را پس از این گر همچو خروسم اره بر فرق نهند^۱

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز پیش از حافظ خود را از توبه و زهد و تقوی فارغ نموده و ساقی را صدا زده است:

هله ساقی قدحی ده ز می رنگینم تا که در دیر مغان روی حقیقت بینم
توبه بشکسته‌ام ای دل که به کام دل خود دو سه روزی به در میکده خوش بنشینم
فارغ از توبه و زهد و ورع و تقوایم زانکه من مصلحت خویش در این می بینم
ترک سالوسی و زرقی و شیخی بکنم تا دهد ساقی خمخانه یکی در دینم^۲

حافظ بی‌گمان، سالوس ستیزی و رندی را به اوج برده است و یکی از ابر قهرمانان این ستیز است، چنانکه کمتر سروده او را از این درگیری خالی می‌یابیم. چون:

می صوفی افکن کجا می فروشند که در تابم از دست زهد ریایی^۳

یا:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست^۴

همچنان صائب که چندی پیشتر از بیدل به ناموری رسیده و هم دبستان او نیز بوده است، از ظاهرپرستی مردم و محراب‌گرایی زاهد تعریفی به این گونه ارائه می‌دهد:

دری که بر رخ زاهد ز گل برآوردند
به چشم مردم ظاهرپرست محراب است^۵

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. جمال خلیل شروانی، نزهة المجالس، به تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی، ص ۱۷۶.

۳. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.

۴. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.

۵. همان.

اما آنچه زهد زدایی بیدل را از دیگران متمایز می‌سازد همین شوخیگری و هجو و استهجان مفرط است و همانگونه که زاهدان و واعظان روزگار او در ظاهرپرستی و سالوس به افراط رسیده‌اند، شاعر روزگار به‌همانسان در هجو آنان به شوخیگری مفرط پیوسته است.

گفتیم که بیدل در ریشخندهایش بیشترین بر زاهدان ریاکار و مفتیان خطاکار می‌تازد و هرچند سخن را با مزاح و شوخی ساده می‌آغازد، به سرخ‌زبانی و تندی می‌گراید و سرانجام سخن، ابیاتی اینگونه عرضه می‌دارد:

خیال خلد تو زاهد طویله‌آرایی است خری رها کن اگر بایدت شدن آدم^۱

یا:

برهم زدن سلسله ریش محال است

عمریست که همصحبت خرس و بز و میشیم^۲

یا:

بر شیخ دکانداری ریش است مسلم خرس این همه سوداگر پشمینه نباشد^۳

بیدل ریشخندی را به اینجا رها نمی‌کند، بل می‌خواهد کالای مقلوب این گروه را به طشت طنز اندازد و به حساب یک یکشان برسد، اینگونه:

از علت مشایخ و اطوارشان می‌پرس بالفعل طینت نر این قوم ماده است

هر جا مژگینی ست به حکم صلاح شرع در ریش محتسب بچه‌اش را نهاده است

اینجا خیال گنبد عمامه هیچ نیست بار سرین به گردن واعظ فتاده است

زاهد کجا و طاعت یزدانش از کجا در وضع سجده شیوه خاصش اراده است

رعنایی امام ندارد سر نماز می‌نازد از عصا که به دستش چه داده است^۴

غزل بیدل در ریشخندها لطافت و سترگی خود را از دست می‌دهد و دریغ که در چنین موارد، کار سخن بیدل به ابتذال می‌کشد و به نظر نگارنده غزل او باردیف «که دارد؟» از جمله تندترین‌های این ریشخندهاست، با این آغاز:

۱. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل.

۳. همان.

۴. همان.

این دور دور حیض است، وضع متین که دارد؟

بادِ بروتِ مردی، غیر از سُرین که دارد؟^۱

که از این به بعد تا انتهای غزل، شرم شنیدن دارد.

با این نکته، نمی‌توانم اشاره نویسنده گرانقدر (مرحوم) حسن حسینی را موافق باشم که ضمن توضیح «صور عواطف بیدل» این چنین فرمایشی دارد:

”و این شوخ و شنگی، گاه حتی سر به طنز و خنده - که بیدل را با آن چندان کاری نیست“ نیز می‌کشد و غزل «تا به گردن» او را نمونه می‌آورد که با این مصراع آغاز می‌گردد:

از خودسری مچینید ادبار تا به گردن

خلقیست زین چنین سر بیزار تا به گردن^۲

اگر به اشتباه نرفته باشم، بیدل در جمع شاعران عارف، کسی است که در موارد بسیاری به طنز - آنهم آمیخته با هجو و هزل - پرداخته است و این بخشی از شگرد کار بیدل را می‌سازد.

اکنون واریزه گفتار خویش را در این نکات فشرده می‌سازم:

۱. بیدل در غزل‌های خود، بیشتر از دیگر غزل‌سرایان عارف به شوخیگری پرداخته است.

۲. شوخیگری بیدل، بیشترین با هجو و هزل همراه است.

۳. شوخی‌های بیدل بیشترین در زمینه زهد و زاهدان آمده است.

۴. بیدل در سالوس ستیزی و زهدگریزی بر دیدگاه‌های حافظ نظر دارد. با این تفاوت که حافظ در برابر زهد و وعظ و شراب کوثر، رندی و پیاله خواهی را بدیل می‌آورد و این مورد بخشی از روانشناختی شعر حافظ را می‌سازد؛ اما بیدل در کمترین موارد به «شراب ناب» سرگرم می‌کند.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل.

۲. همان.

۵. بیدل در این گونه غزل‌ها و مصراع‌ها، شاعری است، احساساتی، سرخ زبان و بهانه‌گیر، که اگر ویژگی‌های ساختاری دبستان هندی را کنار گذاریم، در عقب این شوخیگری‌ها، بیدل دیگری حضور دارد.

سرانجام سخن اینک، بیدل به‌عنوان عارف شاعر متعهد، در برابر انواع کاستی‌ها و ناراستی‌های اجتماعی قد راست می‌ایستد و در شوخی و هزل خود، آدم‌نمایی را نکوهش می‌نماید و بر انسان‌سازی و انسان‌دوستی و راستکاری و بیرنگی تأکید می‌ورزد که:

معنیم اجزای بیرنگیست بیدل، چون حباب
اینقدرها شوخی اظهار دارد خامه‌ام^۱

منابع

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.
۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، مطبوعه معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی.
۳. جمال خلیل شروانی، نزهة المجالس، به تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی.
۴. زرین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات الهدی، بخش ۴۰.
۵. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.
۶. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل.